نگاهي به تفسير«لطائف الاشارات»

کرم سياوشي

چکیده: تفاسیر قرآن - همواره – یکی از گسترده ترین ومتنوع ترین جولانگاه های ابراز و بیان اندیشه های دینی و معرفتی به شمار می روند چه، فهم هر مفسر از آیات کتاب مبارک الهی با توجه به عواملی چند، به صورت طبیعی متفاوت از همگنان خود خواهد بود.

از سوی دیگر، بررسی تفاسیر قرآن و بیان دقیق ویژگی ها و امتیازات هر یک، گامی است بس مهم و ضروری جهت درک صحیح، جامع و کاملتر از آیات این کتاب آسمانی.

«لطائف الاشارات» که قشیری مؤلف آن به سبب «رساله» گرانسنگش، مشهور خاص و عام است، یکی از تفاسیر برجسته متقدم است که سزاوار است – با توجه به شخصیت و سلوک عرفانی و صوفیانه مفسر آن – هم به لحاظ شیوه و سبک و هم به لحاظ اصول و قواعد تفسیری مورد توجه و تأمل دوباره قرار گیرد.

در این مقاله بر آنیم به انجام این مهم – هر چند به اجمال – بپردازیم.

كليد واژه‏ها: تفاسیر قرآن، تفاسیر عرفانی، «لطائف الاشارات»، قشیری.

معرفي مفسّر

مؤلف آن ابوالقاسم، عبدالكريم بن هوازن استوائي قشيري نيشابوري است. اصل او از قريه اي در نواحي نيشابور است و گفته شده: او إصالتاً از ناحيه ‌«استوا» كه متعلق به خراسان است، مي باشد و انتساب وي به «استوائي» هم بر همين اساس است.(آل قيس،1/234) يوسف الياس سركيس ضمن تأييد سخن فوق مي گويد: اصل او از ناحيه استوا، از اعرابي است كه وارد خراسان شدند و در نواحي آن سكني گزيدند.(الياس سركيس،2/1514) همچنين وي را به خاطر انتسابش به قبيلة بني قشير بن كعب كه قبيله اي عربي است، قشيري ناميده اند.(قشيري،1/3)

قشيري با ألقاب و عناوين بزرگ و متعددي از سوي شرح حال نگاران و ترجمه نويسان معرفي شده كه اين خود حكايت از جلالت شأن و عظمت مقام علمي و معنوي او دارد. برخي از توصيف هاي تذكره نويسان و عالمان در مورد وي چنين است.

«الزاهد، الصوفي، شيخُ خراسان، اُستاد الجماعه، مقدَّم الطائفه، المحدث، الامام مطلقاً، الفقيه، المتكلم، الاصولي، المفسر، لسانُ عصره و سيّد وقته، سرُّ الله بين خلقه و زين الاسلام و...»(همان؛ سيوطي،/62؛ زركلي،4/57)

سمعاني(م 562 ه‍ ) در وصف او مي گويد:

« أحدُ مشاهير الدنيا بالفضل والعلم و الزهد».(سمعاني،4/503)

و ابن خلكان(م681ه‍ ) مي گويد:

«كان ابوالقاسم علامه في الفقه والتفسير والحديث والاصول والادب والشعر والكتابه.» (رك: ذهبي، محمدبن احمد،18/228)

قشيري در ربيع الاول سال 376هجري متولد شد و هنوز كودكي بيش نبود كه پدرش را از دست داد.خانواده اش وي را به دنبال كسب علم و دانش فرستاد. او علوم و معارف را از محضر مشايخ بزرگ و عالمان بسياري فراگرفت.

ابن فورك ( ابوبكر محمد بن الحسن، م 406ه‍ ) و ابو اسحاق اسفرايني (م418ه‍( از جمله بزرگترين عالماني بودند كه در تكوين شخصيّت علمي و حيات فكري قشيري نقش بسزايي برعهده داشته اند.(همان)

دربارة سبب روي آوردن قشيري به كسب علوم ديني، نقل شده كه وي به دانش ادب و عربيت آراسته شده بود، لكن از علم حساب چيزي نمي دانست، به نيشابور مي رود تا بخشي از آن علم را نيز فرا گيرد تا به كمك آن به تدبير و تمشيت امور روستاي خود بپردازد. تقدير چنين رقم مي خورد كه او در درس «ابو علي الدّقاق » حاضر شود و با بهره مندي از إخلاص و تقوي و نورانيت اين استاد، مسير زندگيش دگرگون گردد و به جاي فراگيري علم حساب و تدبير امر روستا، راهي ديگر را در پيش گيرد و با بهره گيري از كلمات افسونگر دل مستمعان را آتش زند و آنان را به سوي خالقِ محبوب مجذوب و مشتاق سازد.1 چنانكه ابوالحسن باخرزي ( مقتول467ه‍ ) در اين إرتباط گويد:

«فلو قرعَ الصخرَ بصوت(بسوط) تحذيره لذابَ و لو ارتبطَ ابليسُ في مجلس تذكيره لتاب...» (دميه القصر،2/993 به نقل از آل قيس،/ 235)

«اگر شلاق هشدارش را بر سنگ سخت بکوبد از هم خواهد پاشيد و اگر ابليس در محفل درس و تذكرش حضور يابد هرآينه توبه خواهد نمود.»

قشيري فقه و احكام را از محضر استاداني چون: قفّال(م 417ه‍ ‍(،حصري و ابوبكر طوسي فرا مي گيرد. ادب و علوم عربي را از ابوالقاسم اليماني مي آموزد، و دانش كلام و اعتقادات را از ابن فورك، و در اخلاق و عرفان پس از مرگ پدر زنش \_ ابو علي الدّقاق\_ در حلقة درس عبد الرحمن سُلّمي در مي آيد و از محضر ابوالمعالي امام الحرمين جويني نيز بهره مند بوده است.(عبدالحليم محمود،/85)

گفته شده وي در سواركاري و تير اندازي نيز نبوغ داشته (سيوطي،/62) و شعر نيز مي سروده. خطيب بغدادي در مورد او مي گويد:

« در سال 448ه‍جري در بغداد بر ما وارد شد، حديث مي گفت، ما از او نوشتيم، او ثقه بود و در وعظ خوش سخن و صاحب اشارات مليح! اصول دين را بر طبق مذهب اشعري و فروع را بر اساس مذهب شافعي مي دانست ». وي سپس با الفاظ «أنبانا»، «أخبرنا»و «قال لي» بدون واسطه از وي روايت مي كند.(خطيب بغدادي،11/83)

در حالات وي نوشته اند:

« قشيري در درس ابو اسحاق اسفرايني حاضر مي شد و به سخنان او گوش فرا مي داد؛ لكن چيزي نمي نوشت روزي استاد به وي گفت: «اين دانش فقط با شنيدن به دست نمي آيد، چاره اي نيست جز آنكه با نوشتن ثبت و ضبط گردد». قشيري تمام آنچه را كه از استاد فرا گرفته بود براي او بازگو كرد. ابو اسحاق از اين امر متعجب شد و بر مقام قشيري واقف گرديد و پس از آن وي را گرامي مي داشت و به وي مي گفت:

« تو به آموزش و حضور در محضر استاد محتاج نيستي بلكه مطالعة كتب من براي تو بسنده است » (همان)

قشيري در سال 464‍ يا465 ه‍جري در نيشابور وفات مي يابد و در مدرسه محل تدريسش، در كنار قبر استاد و پدر زنش- ابو علي دقاق- به خاك سپرده مي شود.(قمي،/237؛ عبدالحليم محمود،/88)

آثار و تأليفات قشيري

دربارة شمار آثار و تأليفات بر جاي مانده از قشيري اختلاف نظر است؛ در حاليكه برخي از محققان تنها چهار كتاب: التفسير الكبير؛ الرساله؛ «لطائف الاشارات» و نحو القلوب را به او نسبت مي دهند، حاجي خليفه و مؤلف كتاب «هدية العارفين» علاوه بر چهار اثر فوق، چهارده كتاب و رسالة ديگر را نيز به وي نسبت مي دهند. نكتة قابل توجه اينكه به رغم اختلاف در تعداد آثار قشيري، همه تذكره نويسان از دو كتاب تفسيري وي ياد كرده اند؛ لذا در انتساب آن دو به قشيري اختلافي وجود ندارد. ( كاتب چلپي،1/58 ،354 ،457، و2/1183 ،1260 ،1551 ،1639 ،1858 ،1920 و1935. بغدادي،1/194 ،424 و2/194)

با توجه به گرايش عميق قشيري به تصوف و عرفان، مهمترين تأليفات به جا مانده از وي پيرامون تصوف و اصطلاحات و آداب سلوكِ صوفيانه است. چه، آثار او يا بيانگر ماهيت اين علم اند و يا پيرامون مناقشه اي مرتبط با تصوف نوشته شده اند و يا در پرتو اين علم، به تفسير و تبيين آيات قرآن نشسته است. در ميان آثار قشيري «الرساله» از شهرت و معروفيت خاصي برخوردار است؛ چنانكه برخي با عنوان « الرساله المباركه » از آن ياد كرده اند! گويا قشيري آن را براي جماعتي از صوفيان در بلاد مختلف اسلامي نگاشته و در سال 437 هجري از تأليف آن فارغ شده است. در ارزش و ارجمندي رسالة قشيري همين بس كه توجه دانشمندان غير مسلمان را نيز به سوي خود جلب نموده لذا آن را به چندين زبان از جمله: فرانسوي و رومي ترجمه نموده اند (الياس سركيس،2/1514)

«لطائف الاشارات»

همان گونه كه اشارت رفت تأليفات قشيري در تفسير قرآن عبارت اند از: «لطائف الاشارات» و اثري ديگر كه از آن با عناويني چون: «التفسير الكبير» يا «التيسير في التفسير» يا «التيسير في علم التفسير» ياد مي كنند. (كاتب چلپي،1/520، زركلي، 4/57؛ عمر كحاله، 6/6. و بغدادي، 1/194،424 و2/194)

گويا تفسير اخير پيش از «لطائف الاشارات» نگاشته شده و آغاز نگارش آن در سال 410 هجري بوده است. اين تفسير هم اينك به صورت نسخه خطي در كتابخانه هاي هند و لندن موجود است.(عبدالحليم محمود،/87)

اما قشيري در سال 434 هجري نگارش « لطائف الاشارت » را آغاز مي كند.2 اين أثر كه مشتمل بر تفسير همة آيات قرآن است بيانگر روحيات و حالات صوفيانه، عرفاني و زاهدانه و نيز مقام علمي و ادبي قشيري است. در حقيقت اين تفسير امتداد تفسير صوفيانه و تأويلي است (معرفت،2/549) كه بر مبناي الفاظ قرآن سامان يافته است.3 از اين رو، قاعده اصلي وي در تفسير و تبيين آيات قرآن رعايت آموزه هاي صوفيانه و بيان اشارات و لطائف عرفاني و اخلاقي است. البته تفسير «لطائف الاشارات» بيانگر ساير ابعاد شخصيت قشيري نيز هست؛ چه، با وجود غلبه رنگ تصوف بر آن، از فقه، شعر و ادب و لغت، كلام، اصول و حديث نيز در آن سخن به ميان آمده است؛ گو اينكه همة اين آموزه ها نيز با رنگ و لعابي از «تصوف» و« معاني رمزي و اشاري» عرضه شده اند.

دكتر منير السلطان با اشاره به اين نكته مي گويد:

«همچنين او گاهي سبك تفسير لغوي را كه فقط به بررسي معناي لغت مي پردازد، يا شيوة تفسير كلامي را كه منطبق بر مفهوم آيات است و يا روش تفسير ادبي را كه در سياق كلام پنهان است در پيش مي گيرد گرچه با اين اوصاف وي همچنان در محدودة نگرش صوفيانه نسبت به كلمات و عبارات قرآني باقي مي ماند». (سلطان،/111)

بدين شكل، مي توان اذعان نمود كه «لطائف الاشارات» تفسير كاملي از قرآن كريم است كه بر طريقة صوفيه و به شيوة ارباب مجاهدات نفسيه و احوال اهل معرفت به رشتة تحرير در آمده است. قشيري خود در مقدمه «لطائف الاشارات» به اين نكته اشاره نموده، مي گويد:

«اين كتاب ما دربرگيرندة بخشي از اشارات قرآن است كه بر زبان صاحبان معرفت آمده است. اين اشارات يا مفهوم سخنان آنان است و يا مشتمل بر مباحث بنياني آنهاست».(قشيري،1/41)

چنانكه محققي ديگر در اين باره مدعي است:

« اين تفسير بيانگر مرحله ي ديگري از تفسير و بالاتر از مرحله ي عادي تفسير است كه در آن به قواعد لغت و علوم مختلف مورد نياز مفسر تكيه مي شود؛ اين تفسير كشف معاني قرآن از راه چشيدن آنها و بيان احساساتي است كه در پي جهاد و مبارزه ي با نفس به دست مي آيد گرچه فضل و عنايت الهي كه شكافنده ي سرچشمه هاي معناست ياريگر آن بوده است ».(عبدالحليم محمود،/89)

به علاوه، قشيري اصرار دارد كه بين علوم «حقيقت» در اصطلاح متصوفه و ميان علوم «شريعت» توافق و تناسب برقرار سازد و آن دو را در كنارهم بنشاند؛ چه از ديدگاه وي ، شريعتِ به دور از حقيقت و حقيقتِ بر كنار از شريعت غير مقبول و ناپسند است.4

سرانجام اينكه با توجه به ديدگاه محمد حسين ذهبي دربارة تفاسير رمزي، تأويلي و صوفيانه كه آنها را در سه دسته زير تقسيم نموده است:

1. تفاسيري كه«اشاره» در آنها غلبه دارد و در عين حال متعرض معاني ظاهري آيات نيز شده اند مانند: تفسير سهل تستري.

2. تفاسيري كه فقط به اشارات پرداخته و به ظاهر الفاظ آيات توجه ننموده اند مانند : حقائق التفسير سُلَّمي.

3. تفاسيري كه بين تفسير صوفيانة نظري و تفسير صوفيانة اشاري جمع نموده اند. مانند: تفسير منسوب به ابن عربي.(ذهبي، محمد حسين،2/379)

با اندكي تسامح مي توان «لطائف الاشارات» را از قِسم نخست دانست؛ چه، قشيري نيز كوشيده در كنار بيان معاني لفظي و ظاهري، اشارات و تأويلات آيات را نيز ارائه دهد كه البته وي اين هردو را - همان گونه كه اشارت رفت- به اختصار برگزار مي كند.

فلسفة نام گذاري تفسير قشيري

مؤلف «لطائف الاشارات» سبب نام گذاري تفسير خود را به اين نام چنين اظهار مي دارد:

« كلام بشر از تحمل و بيان حقايق و اسرار الهي ناتوان است لذا ارتباط با محبوب تنها از طريق اشاره ممكن است»! از ديدگاه قشيري: «اشاره» زبان محبّ است با محبوب! «اشاره» گويي بر مراد خداوند سو سو مي زند نه اينكه آن را به تمام بنماياند؛ چه الفاظ توان تحمل مراد خداوند را ندارند پس گويي كلام خداوند متعال اسراري است وتفسير براي صوفيان اشاراتي است به آن اسرار.(قشيري،1/41)

درهمين راستا وي دليل متشابه بودن برخي از آيات قرآن را صيانت از اسرار الهي و جلوگيري از دستيابي نامحرمان وبيگانگان بر آن اسرار مي داند! (همان،/220)

بر اين اساس، «لطائف الاشارات» را بايد مشتمل بر اشاراتي لطيف و ظريف دانست كه سالك از طريق آن، با محبوب و معشوق ازلي و ابدي پيوند برقرار مي سازد.

ويژگي هاي فقهي و كلامي «لطائف الاشارات»

الف) با توجه به آنكه قشيري احكام و تكاليف فرعي و عملي را مطابق نظر اهل سنت و انديشه هاي فقهي شافعي فرا گرفته و باور داشته لذا در تفسير آيات فقهي قرآن، بيانات تأويلي و اشاري او نيز متأثر از همان باور فقيهانه و منعكس كننده آن جلوه و چهره خاص از فقه است. او در ذيل آية

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...»(انفال/41) غنائم را صرفاً به اموالي كه سربازانِ مسلمان در جنگ و جهاد از دشمن بر مي گيرند محدود نموده كه اين برداشت منطبق بر ديدگاه اهل سنت است. از سوي ديگر او در بياني تأويلي درباره غنائم جهاد اكبر و نيز خمس اين گونه غنيمت به سخن پرداخته و اشاراتي نغز را ارائه داده است.(همان،/626)

بر همين مبنا او در تفسير آية « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»(مائده/6) با ارائه تفسيري ممزوج از فقه و تأويل و منطبق بر شريعت و حقيقت مي گويد:

« همان گونه كه شستن پاها به هنگام فراهم آوردن طهارت بدن ضروري است به همان سان نيز صيانت از آنها با حركت ندادنشان به سوي امور ناروا به هنگام كسب طهارت باطني ضروري است ».(همان،/404)

كه آميزه اي است از ديدگاه فقهي اهل سنت در باره ي ضرورت شستن پاها در وضو و دريافتي عرفاني و اخلاقي بر طبق آن.

البته در همين مبحث، وي گاه به قدري كلي و قاعده مند سخن مي گويد كه نمي توان ديدگاهش را به مذهب فقهي خاصي نسبت داد. به عنوان مثال در ذيل آيه: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»(نساء/24) كه از ديدگاه فقهاء و مفسران شيعه به ازدواج موقت اشاره دارد قشيري معتقد است:

« هرگاه از حدود حراست شود و عهود مراعات گردد، و برطبق شرع در ميان زنان رضايت حاصل شود و در صورتي كه دشمني و خصومت خلايق را برنيانگيزد و از جانب پروردگار تبعات و پي گيري نداشته باشد [استمتاع از زنان] كاملاً مباح است»(همان،/324)

كه بياني كلي و معيارگرايانه در ارتباط با ازدواج و زناشويي است و به شكل خاصي از آن اشاره ندارد.

ب) مفسر «لطائف الاشارات»، انديشه هاي اعتقادي و مباحث كلامي را نيز مطابق و موافق با نظر أشاعره و مخالف با عدليه(شيعه) و معتزله إرائه داده است.چنانكه مطابق با كلام أشعري «لغزش و زَلَّت» را در غير تبليغ أوامر الهي يا مقدمات شرع، بر پيامبران جايز مي داند! او در تفسير آية «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»(توبه/43) مي گويد:

«ازجانب پيامبر(ص) حد شكني يا ارتكاب امري ممنوع صورت نگرفته؛ آنچه روي داده صرفاً ترك اولي بوده ... يا از امور غير شرعي يا غير پيش نياز براي شرع بوده كه در ارتباط با آنها لغزش بر پيامبران رواست ».

وي در ادامه اين انديشه را با عباراتي ادبيانه مي آرايد! بنگريد:

« گفته مي شود اعمال نيك دشمنان (خدا) – هرچند به ظاهر نيك و زيباست – لكن همچون اعمال مردود و نامقبول است و اعمال ناپسند دوستان (خدا) – هرچند به ظاهر زشت و ناپسند است – لكن مورد مغفرت و بخشش قرار خواهند گرفت.»

«من ذا يؤاخذ من يحبّ بذنبه \*\*\* و له شفيع فى الفؤاد مشفّع»(همان،2/31-30)

«كيست كه محبوبش را به خاطر گناهش بازخواست نمايد.حال آنكه در قلب خويش براي او شفاعت كننده اي مقبول مي يابد!»

نيز او در ارتباط با امور شرع و تحليل و تحريم هاي ديني بسانِ اشعري و همفكرانش به پرهيز از پرسش كردن و به پذيرفتن بدون چون و چراي آن حلال و حرام ها دعوت مي كند! چه، از نگاه وي امور شريعت تعليل ناپذير است و هرگاه امري شرعي از جانب خداوند صادر گردد علت يابي براي آن باطل و مردود است! لذا در تفسير آية « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاتُكُمْ...»(نساء/23) برا ين باور است كه:

« دست يابي به دلايل تحريمهاي مورد اشاره در اين آيه، امري متكلفانه و ناممكن است؛ زيرا امور شرعي تعليل ناپذيرند! و خداوند متعال هرآنچه را كه خواسته براي هر آنكس كه خواسته ممنوع نموده است. امور مباح نيز به همين سان است و به هيچ وجه نمي توان براي براي امور شرعي علت يابي نمود! چه اگر همين محرمات از جانب شرع به عنوان امور حلال به شمار آيند امري روا خواهد بود ». (همان،1/324)

همچنين وي در تفسير آية « مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ...» (حشر/5) بستر لازم و مناسب براي پروراندن اين انديشه را باز مي يابد.5 (همان،1/33)

نيز وي منطبق با ديدگاه اشعريون از اهل سنت به رؤيت و ديدار خداوند باورمند است و در تفسير آية « إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قيامه/23) در چگونگي اين رؤيت به استدلال مي پردازد و در ترسيم معقول آن مي كوشد.(همان،3/657)

نيز وي در تفسير آياتي كه در تبيين آنها ميان شيعه و اهل سنت تفاوت و اختلاف است، با ارائه مباحث و مطالبي اخلاقي و عرفاني از ذكر مباحث تاريخي و اختلافي مربوط به آن آيات - يكسره - در مي گذرد! (ر.ك:همان،‏1/402-401 ذيل آية 3 مائده؛ ‏1/433 ذيل آية 55 مائده؛ 3/663 ذيل آية 8 انسان) البته گاه تفسير وي از اين گونه آيات بسيار سطحي و نامعقول است! ( ر.ك: همان،‏1/438 ذيل آية67 مائده؛ ‏2/238ذيل آية 43 رعد)

همچنين وي بر طبق كلام اشعري قرآن را مخلوق مي داند نه قديم،( ر.ك: همان، 2/167؛‏3/278و 3/525) و صفات حق تعالي را زايد بر ذات او مي شمارد. ( ر.ك: 1/112، 486، 496؛2/216 و290 ...)

مباحث «علوم قرآني»

قشيري در «لطائف الاشارات» به طرح مباحثِ مصطلح «علوم قرآني» نپرداخته و آياتي را كه به اين گونه مباحث اشاره دارند، گاه با بياني كوتاه و رسا و بر طبق معاني ظاهري آنها تبيين نموده و در اكثر موارد به شيوه معمول خويش كه همان سبك تأويلي و اشاري است به تبيين آنها اقدام نموده است. ( به عنوان نمونه در ارتباط با محكم و متشابه، ناسخ ومنسوخ، حفظ و صيانت قرآن از تحريف، اسباب النزول، به ترتيب ر.ك: همان، ‏1/220-221، 111-112. ‏2/321- 322. ‏2/264 و ‏3/335. 2/652. 3/417، 546، 561، 687، 738 )

نام گذاري سوره ها در «لطائف الاشارات»

قشيري در نامگذاري سوره ها روية يكساني را در پيش نگرفته؛ بلكه از آغاز ـ جز سوره حمد ـ تا سورة لقمان، به هنگام ذكر نام هر سوره، عبارتي را كه در برگيرندة علّت نام گذاري آن سوره است؛ به كار مي برد؛ به عنوان مثال در معرفي سورة «بقره» مي گويد:« السوره التي تذكر فيها البقره ». وي عبارت « السوره التي تذكر فيها...» را تا سوره «لقمان» به كار مي بَرَد6 اما در آغاز، سوره حمد را كه از آن با نام «فاتحه» ياد مي كند؛ نيز سوره هايي پس از «لقمان» تا پايان قرآن را به شيوة معمول و مرسوم كنوني نام گذاري نموده است.

تفسير «بسمله»

قشيري آية كريمة «بسم الله الرحمن الرحيم» را در هر سوره متفاوت از ديگر سوره ها تفسير مي كند. بدين شكل او مائده اي وسيع و رنگين و لذّت بخش از معاني و مفاهيم متعدد و متنوع اين آيت بزرگ الهي گسترانيده و حقايق بسياري از معارف بيكران آن را عرضه داشته است!7 و«بسمله» را سزاست كه اين همه «بَر و بار» بر شاخسار آن بنشيند؛كه امام صادق (ع) از آن به عنوان بزرگترين آيت الهي نام مي برد. 8 (سلّمي،1/22-21) و باقر العلوم(ع) آن را «كريمترينِ» آياتِ قرآن دانسته است. (همان،1/19؛ طباطبايي، 1/23) و به پيشواي پرهيزگاران امام علي(ع) نسبت داده شده كه فرموده: اگر بخواهم تفسير آيت «بسمله» را بگويم (نوشتة آن) به اندازة بار شتري خواهد شد. ( تذكره الخواص،/4 به نقل از: رحماني همداني،/55 ؛ نقدي،/6)

لازم به يادآوري است كه قشيري- بر خلاف اهل سنت- و منطبق بر ديدگاه شيعه معتقد به جزئيت اين آيه كريمه و عظيمه(بسمله) در همة سوره هاي قرآن - جز توبه - است؛ گواينكه آبشخور توضيحات متنوع و غير مكرر و اشارات متلون و متذوقانة وي در ذيل اين آيه شريفه در سور مختلف، همين انديشة صحيح وي است. (قشيري، 1/44)

چند نكته دربارة «لطائف الاشارات»

1- هرچند قشيري در تفسير خود از تأويلات بعيد و سخنان ناصواب و بيانات مطرود و شطحيات غير مقبول فراوان سخن نرانده؛ لكن نمي توان او را - بكلّي - از اين گونه تفسير كه در لسان روايات و در اصطلاح قرآن پژوهان از آن با عنوان «تفسير به رأي» ياد شده است در تبيين بخشي از آيات قرآن مبرّا دانست؛ چه وي گاهي در تفسير بخشي از آيات قرآن، سخناني ايراد نموده كه به هيچ روي با ظواهر و بواطن آيات و نيز با هيچ يك از آموزه هاي ناب اسلامي سازگار نيست! اينك شما را در برابر دو نمونه از آن مي نشانيم: او در تفسير آية «صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ...» (مائده / 96) ميگويد:

«حكم «بَحر» خلاف حكم «بَرّ» است، هرگاه بنده در درياي حقايق غرق شود حكم خداوند از او ساقط مي گردد! پس صيد بحر، بر او مباح است؛ زيرا بنده آن گاه كه غرق مي شود «محو» مي گردد! پس آنچه انجام مي دهد از او نيست و به او نسبت داده نمي شود؛ زيرا او محو است». (همان، 2/144 ـ 143)

و در ذيل آية «وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ...» (بقره / 125) مي گويد:

«گرچه در ظاهر به تطهير خانه كعبه فرمان داده، لكن إشارة آيه به تطهير قلب است.»

وي ادامه مي دهد كه:

«پيراستگي خانة خدا با صيانت كردن آن از آلودگيها و پليديها است و پيراستگي قلب با دور نگه داشتن آن از فرو رفتن در ماديات و امور بيگانه از آن است و طواف حاجيان گرد خانة خدا در زبان دين مشخص است و طواف معاني براي حق پرستان روشن است؛ چه معاني در پيرامون دلهاي عارفان مي گردد و حقايق در بساط دلهاي يكتاپرستان معتكف است پس اينان(عارفان) صاحبان تلوين اند و آنان(موحدان) واجدان تمكين.» (همان، 1/124)

2- از ويژگيهاي ديگر «لطائف الاشارات» استناد مكرر مفسرِ آن به احاديث و روايات در تفسير آيات است. با اين خصوصيت كه او ميان غث و ثمين از احاديث تفاوت قائل نشده و بدون توجه به ميزان صحّت و اعتبار روايات، آنها را گزارش نموده است!

يكي از دلايل ضعف و ناپسندي نقل هاي وي، آن است كه او - با وجود شخصيّت عرفاني و بهره مندي از حالات و روحيات صوفيانه - تعصب و جانبداري ناصواب فرقه اي را از نظر دور نداشته9 و همين امر موجب گرديده تا وي علاوه بر نقل روايات مردود و غيرمعتبر، تحليل هاي نادرست و پوچي را نيز بر آنها بنا نهد. اكنون به عنوان نمونه به موارد ذيل بنگريد:

وي در تفسير آية «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران / 144) گزارش مي كند:

«هنگامي كه مصطفي(ص) وفات نمود همه ديده ها سقيم شد مگر ديدة صدّيق (رض) كه خداوند به سبب قوّتِ آرامش و سكينه، بصيرت او را استمرار بخشيده بود و بر آن قوّت تولّي افكنده بود! از اين رو گفت: «هر كس به محمد[ص]ايمان دارد بداند كه او مرده است!». (همان، 1/282)

تحليل وي بر مبناي اين سخن، شگفت انگيزتر است:

«پس به سبب انبساط نور حالت او (ابوبكر)، همگي مقهور سيطره سخن وي شدند بسان خورشيد كه با طلوعش همة انوار ديگر در شعاع نور و تلؤلؤ آن فرو مي روند.» (همان)

همچنين وي در ذيل آية «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران/ 161) پس از شرحي بر اين آيه، مي گويد:

«ألا ترى كيف‏ قال[رسول الله]: «اذهب فواره» لأبى طالب لمّا قال له أمير المؤمنين علىّ رضى اللّه عنه: مات عمّك الضال. و كيف قبل الوحشىّ قاتل حمزه لمّا أسلم؟» (همان، 1/181)

«آيا نمي بيني كه به هنگام مرگ ابوطالب كه اميرالمؤمنين علي(رض) مرگ او را با عبارت: « عموي گمراهت مُرد» به پيامبر خبر داد، چگونه پيامبر به او گفت:برو و او را در خاك دفن كن! حال آنكه از سوي ديگر چگونه اسلامِ وحشي، قاتل عمويش حمزه، را پذيرفت.»

كه در اين سخن هم به رسول خدا(ص) نسبت دروغ داده شده و هم به اميرالمؤمنين علي(ع) كه بر طبق نقل قشيري به ضلالت پدرش اذعان نموده است! و هم ابو طالب از كفار و مشركين به حساب آمده است.10 البته از قشيري كه داستان مجعول و محرَّف زنِ اوريا و حضرت داود(ع) را گزارش مي كند نقل چنين روايات سستي شگفت نيست (همان، 2/513 ـ 512؛ 3/251 ـ 250) و از اين گونه روايات بي بنياد و جعلي و جهت دار و حتي از گزارشهاي اسرائيلي در تفسير «لطائف الاشارات» نمونه هاي متعددي ديگري يافت مي شود. (در رابطه با ماجراي هاروت و ماروت رك: همان، 1/10؛ ايازي، /607)

3- قشيري در «لطائف الاشارات» به سخنان و كلمات صوفيان و هم مسلكان خويش استناد و اعتماد بسيار نموده، ليكن- جز در مواردي اندك- به گوينده سخن يا صاحب كتاب و رساله اي كه سخن را از آن گزارش نموده، اشاره ننموده و همواره با تعبيراتي همچون: «يقال»11و در مواردي «قيل» از كنار اين امر به سادگي گذشته است! كه اين شيوه بر خلاف روية وي در نگارش «الرساله» بوده و يكي از نقيصه هاي قابل تامل در تفسير او به شمار مي رود؛ چه با اين شيوه، صاحب بسياري از مطالب و مباحث تفسير وي ناشناخته مانده و خواننده نمي تواند با صاحبان انديشه ها وآموزه هايي كه در «لطائف الاشارات» گزارش شده، و از هم مسلكان قشيري يا استادان و پيشوايان پيش از وي در عرفان و تصوف به شمار مي آيند آشنا شود؛ لذا از پيگيري و پيجويي آنها محروم مي ماند.12

به نمونه اي در اين زمينه بنگريد:

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى...» (مائده / 2)

« تقوي عبارت است از رها كردن اعمالي كه از انجام آنها نهي شده اي».

وي سپس نظرات ديگران را اين گونه گزارش مي كند:

يقال:«البرّ: ايثارُ حقِّه- سبحانه- والتقوي: ترك حظِّك». و يقال: «البرّ موافقه الشرع والتّقوي مخالفه النفس» و يقال: «المعاونه علي البرّ بحسن النصيحه وجميل الاشاره للمؤمنين و المعاونه علي التّقوي بالقبض علي أيدي الخاطئين بما يقتضيه الحال من جميل الوعظ و بليغ الزجر» (قشيري، 1/398)گفته مي شود:

« برّ عبارت است از ترجيح دادن حقِ خداوند سبحان و تقوي عبارت است از رها كردن بهره و سهم خويش» و گفته مي شود: « برّ عبارت است از همراهي با امور شرع و تقوي عبارت است از مخالفت با هواي نفس» و گفته مي شود: «كمك كردن در انجام برّ با پند نيكو و ارشاد زيباي مؤمنان صورت مي گيرد و كمك كردن به انجام تقوي با ممانعت از كار خطاكاران است كه با انجام رفتاري متناسب با مقام و موعظه اي زيبا و بيم و هشداري رسا صورت مي گيرد».

4- مفسر در موارد متعددي در ذيل آيات و پس از تبيين آنها جهت روشنگري افزونتر، و تنوع بخشيدن به مباحث مطرح شده در تفسير مفاهيم قرآني، ابيات و اشعاري را از ادب عربي نقل مي كند كه در بيشتر موارد اين ابيات بسيار نغز و دلپذير بوده و از تناسب لازم با موضوع برخوردارند. شيوة وي در اين مورد تقريباً همسان با سبك ابوالفتوح رازي در «روض الجنان» و ميبدي در «كشف الاسرار» است هر چند در تفسير اخير علاوه بر اشعار عربي از ابيات فارسي نيز استفاده شده است. با وجود مفيد بودن اين شيوه، عدم اشارة قشيري به صاحبان آن ابيات و سرايندگان آنها نقص كار به شمار مي رود. در اين موارد پيش از ذكر ابيات- پيوسته - سه واژة: « قيل»، « قال قائلهم» و«أنشدوا»را به كار مي برد،13 اينك به چند مورد در اين ارتباط اشاره مي كنيم: وي در تفسير آية « قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (أنعام / 104)

مي گويد:

«بيان روشن و دليل واضح ارائه نموده، كاستي ها را دور نموده و مسير را روشن نموده و لكن گفته شده»:

وما انتفاع أخي الدنيا بمقلته \*\*\* إذا استوت عنده الانوار و الظلم (همان،/ 493)

« دنياپرست هرگز از چشمانش بهره نخواهد برد آنگاه كه نور و ظلمت در پيش او يكسان باشد»

و در تفسير آية « وَذَرُوا ظَاهِرَ الإثْمِ وَبَاطِنَهُ» (انعام / 120) پس از شرح و تبيين اين آيه، گويد:

«قائل قائلهم»:

«إذا قلتُ ما أذنبتُ؟ قالتْ مجيبه \*\*\* حياتُك ذنبٌ لايقاس به ذنبٌ» (همان، /498)

« آنگاه كه گفتم چه گناهي مرتكب شده ام؟ پاسخ داد زندگي تو گناهي است كه هيچ گناهي با آن برابر نيست»

و در ذيل آيه: « كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (توبه/ 7) مي گويد:

«كيف يكون المفلس من عرفانه كالمخلص في ايمانه؟و كيف يكون المحجوب عند شهوده كالمستهلك في وجوده؟ كيف يكون من يقول أنا كمن يقول أنت؟ و«أنشدوا»:

«أحبابنا شتان: وافٍ و ناقصٌ \*\*\* ولا يستوي قطُّ محبٌّ و باغضٌ»14 (همان، 2/10)

« چگونه ممكن است آنكه در شناخت خداوند درمانده است بسان كسي باشد كه ايماني خالصانه دارد؟ و چگونه ممكن است آنكه از تماشاي حق محجوب است همچون كسي باشد كه در وجود حق تعالي ذوب گرديده است؟ چگونه ممكن است آنكه مي گويد «من» بسان كسي باشد كه مي گويد «تو»! چنانكه سروده اند:

«دوستان ما مختلفند: گروهي كامل و گروهي ناقص اند وهرگز دوست و دشمن با هم برابر نيستند»

همان گونه كه پيشتر ذكر شد قشيري خود نيز از استعداد سرودن سخن منظوم بهره مند بوده است لذا در مواردي كه ابيات جذاب و دلنشين مذكور در ذيل آيات به گويندگان آنها - هرچند به صورت مبهم - نسبت داده نشده است به احتمال زياد اين گونه ابيات از سروده هاي خود اوست.

به عنوان مثال او در تفسير آيه: « وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (أنفال / 33) چنين مي سرايد:

«وأحبُّها وأحبُّ منزلها الَّذي \*\*\* نزلتْ به وأحبُّ اهلَ المنزل» (همان، 1/621؛ 2/496؛ 3/475)

« او را دوست مي دارم و منزل او را كه در آن فرود آمده و همه ي اهل آن منزل را دوست مي دارم»

5- قشيري به سبب ذوق و درك و آگاهي ادبي خويش از اشاره به نكات بلاغي قرآن فرو گذاري نمي كند. او در مواردي متعددي به ترسيم ظرافت ها و فصاحت و بلاغت موجود در واژگان، تعبيرات و آيات قرآني مي پردازد و زيباييها ونكات ناگفتة آنها را مي نماياند. (رك: همان، 2/96، 206، 447 و 636؛ 3/165، 247 و 381)

6- از جمله ويژگيهاي تفسير قشيري خوش آمد گويي ها و خوشبيني هاي فراواني است كه او نسبت به مسلمانان ابراز مي كند! در موارد متعددي قشيري امت اسلام را با امت هاي ديگر مقايسه مي كند و سرانجام در كرسي قضاوت به برتري و افضليت امت اسلام حكم مي راند!

گرچه برخي از اين ترجيح و تفضيل ها دور از واقع نيست؛ لكن ضروري است به ياد داشته باشيم كه ميان امت اسلامي با امت هاي ناسپاسِ پيشين شباهت هاي زيادي نيز موجود است! كه از لحظة رحلت پيامبر«ص» تاكنون در جوامع اسلامي به وضوح قابل رؤيت است! چنانكه در روايات متعدد منقول از فريقين نيز به اين همساني ها اشاره شده است. (رك: الايضاح، الفضل بن شاذان الأزدي،/426؛ طوسي، /213؛ حاكم نيشابوري، 1/37؛ الموصلي، 11/182؛ ابن ابي الحديد، 9/286؛ طبرسي، 5/86؛ طبري، 10/225؛ ابن كثير، 2/382)

7- صاحب «لطائف الاشارات» تفسير خود را با عباراتي گويا و رسا و در نهايت ايجاز و اجمال سامان داده؛ به گونه اي كه تفسير تمام آيات قرآن را در سه مجلدِ نه چندان بزرگ به اتمام رسانده است. إيجاز گرايي و اختصار گويي قشيري در اين تفسير، از سر تعمّد بوده و وي خود در مقدمه «لطائف الاشارات» به آن اشاره نموده و سبب آن را دوري از خستگي و ملال خواننده معرفي مي كند. (قشيري، 1/41)

نتيجه

روشن است که مفسّر «لطائف الاشارات» معاني ظاهري و صريح آيات را كمتر گسترانيده و بيشتر به بيان معاني رمزي و إشاري آنها مبادرت ورزيده است.15 اما در اين زمينه كه آيا سخناني كه قشيري و امثال او در تفسير آيات قرآن عرضه نموده اند داراي اعتبار و ارزش است يا نه؟ برخي را بر آن داشته، براي پذيرش اين گونه از تفسير، شرائط و ملاكهايي در نظر گيرند تا تفاسير تأويلي و رمزي و اشاري در صورت تطابق با آن ملاك ها مورد قبول واقع شوند.اين شروط چنين است:

1. تفسير اشاري با ظاهر نظم قرآن منافات نداشته باشد.

2. شاهدي از شرع مؤيد آن باشد.

3. معارض شرعي يا عقلي نداشته باشد.

4. مفسر ادعا نداشته باشد كه اينگونه از تفسير- به تنهايي و بدون(بيان)ظواهر- مراد خداوند است. (ذهبي، محمدحسين، 2/377)

با توجه به نكات فوق، ناگزيريم « «لطائف الاشارات»» را فاقد برخي از شروط فوق بدانيم! چه به هر صورت با توجه به شخصيت صوفيانة قشيري و نيز با توجه به گرايش فقهي و كلامي او بروز پاره اي از نابساماني ها و مباحث ناموجه و نامعقول در تفسير وي از قرآن كريم طبيعي مي نمايد! در عين حال اين کتاب از امتيازات و برجستگي هايي برخوردارست که آن را شايستة امعان نظر و توجه و تامل مي نمايد و عالمان و عارفان و سالكان كوي دوست را در آن نكته ها و نشانه هايي است در چگونگي طيّ طريق به سوي او، كه قشيري با نازک بيني و تأمل و چه بسا با رياضت و مجاهدت نفس به آنها دست يازيده است.

منابع و مآخذ

1. ابن شاذان الازدي، الفضل؛ الايضاح، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني ارموي.

2. ابن ابي الحديد، عزّ الدين؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ اول، دار احياء الكتب العربية، قاهره، 1378ه‍ .

3. ابن كثير، اسماعيل بن كثير، تفسير القرآن العظيم، دار المعرفة، بيروت، 1412ه‍ .

4. آل قيس، قيس؛ الايرانيون و الادب العربي(رجال علوم القرآن)، انتشارات علمي فرهنگي، تهران، 1363ش.

5. البغدادي، اسماعيل پاشا؛ هدية العارفين، دار احياء التراث العربي، بيروت.

6. الزركلي، خير الدين؛ الأعلام، چاپ پنجم، دار العلم للملايين، بيروت.

7. السلَّمي، محمدبن مسعودبن عياش؛ تفسيرالعياشي؛ تحقيق سيدهاشم رسولي محلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، تهران.

8. السمعاني،عبدالكريم بن محمد؛ الأنساب، با مقدمه و تعليق از:عبدالله عمر البارودي،چاپ اول، دار الجنان، بيروت.

9. الطبرسي، فضل بن حسن؛ مجمع البيان لعلوم القرآن؛ تحقيق:لجنة من العلماء و المحققين الاخصّائيين، چاپ اول، مؤسسة الاعلمي، بيروت،1415ه‍

10. الطبري، محمد بن جرير؛ جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ توثيق و تخريج: صدقي جميل العطار، دارالفكر، بيروت، 1415ه‍ .

11. العسكري، نجم الدين؛ ابوطالب حامي الرسول، چاپ چهارم، الآداب النجف،نجف، 1380 ه‍ .

12. الموصلي، ابو يعلي؛ مسند ابي يعلي الموصلي؛ تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث، دمشق.

13. الياس سركيس،يوسف؛ معجم المطبوعات العربية والمعربة، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، 1410ه‍ .

14. اميني، عبدالحسين؛ الغدير في الكتاب و السنه و الادب؛ چاپ سوم، دار الكتاب العربي، بيروت، 1387ه‍ .

15. ايازي، سيد محمد علي؛ المفسرون حياتهم ومنهجهم؛ چاپ اول، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامي، تهران، 1414ه‍ .

16. بغدادي،اسماعيل پاشا؛ إيضاح المكنون في الذيل علي كشف الظنون؛ دار إحياءالتراث العربي، بيروت.

17. بيهقي،احمد بن حسين؛ السنن الكبري، دار الفكر، بيروت.

18. ثمالي، ثابت بن دينار؛ تفسير القرآن الكريم؛ گردآوري از: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، چاپ اول، نشر الهادي، قم، 1420 ه‍ .

19. حاكم نيشابوري، محمد بن محمد؛ المستدرك؛ تحقيق: يوسف مرعشلي ، دار المعرفة، بيروت، 1406ه‍.

20. حنبل ،احمد بن محمد؛ المسند، دار صادر، بيروت.

21. خطيب البغدادي،ابوبكر احمد بن علي؛ تاريخ بغداد،تحقيق مصطفي عبد القادرعطا، چاپ اول، دارالكتب العلمية، بيروت، 1417ه‍ .

22. ذهبي، محمد بن احمد، سير أعلام النبلاء،تحقيق: شعيب الأرنؤوط و محمد نعيم العرقسوسي، چاپ هفتم، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1413ه‍ .

23. ذهبي،محمد حسين؛ التفسير والمفسرون.

24. رحماني همداني، أحمد؛ الإمام علي (ع)،چاپ اول، المنير للطباعة و النشر، تهران،1417ه‍ .

25. خميني، روح الله؛ تفسير سوره حمد(برگرفته از آثار مختلف امام خميني) ،چاپ نهم: مؤسسه تنظيم ونشر آثار امام خميني، تهران، 1384ش.

26. سلطان، منير؛ مناهج في تحليل النظم القرآني؛اسكندريه،منشأة المعارف.

27. سيوطي،جلال الدين؛ طبقات المفسرين؛ دار الكتب العلمية، بيروت.

28. طباطبائي،محمدحسين؛ الميزان في تفسير القرآن،چاپ پنجم، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، 1417ه‍ .

29. طوسي، محمد بن حسن؛ الاقتصاد الهادي الي طريق الرشاد، تحقيق: حسن سعيد، مكتبة جامع چهلستون، قم، 1400ه‍ .

30. عبدالحليم محمود،منيع؛ مناهج المفسرين، دارالكتب المصري و دارالكتاب اللبناني، قاهره و بيروت، 01421ه‍ .

31. قشيري، عبدالكريم بن هوازن؛ لطائف الاشارات، تحقيق: ابراهيم بسيوني،چاپ سوم، الهيئة المصرية للكتاب، مصر.

32. ----------------- ؛ لطائف الاشارات، تعليق و حواشي: عبداللطيف حسن عبدالرحمن، چاپ اول، دارالكتب العلمية، بيروت 1420ه‍ .

33. قمي،شيخ عباس؛ هدية الأحباب في ذكرالمعروف بالكني والألقاب والأنساب، چاپ دوم، انتشارات اميركبير، تهران.

34. كاتب چلپي، مصطفي بن عبدالله(حاجي خليفه)؛كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

35. كحاله، عمر رضا؛ معجم المؤلفين (تراجم مصنفي الكتب العربية)، مكتبة المثني، بيروت.

36. مطهري، مرتضي؛آشنائي با علوم اسلامي2(كلام،عرفان،حكمت) چاپ پنجم، صدرا، تهران، 1367ش.

37. معرفت، محمد هادي؛ التفسير و المفسرون، چاپ اول، الجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية، مشهد،1419ه‍ .

38. نسائي، احمد بن شعيب؛ السنن، چاپ اول، دار الفكر، بيروت، 1348ه‍ .

39. نقدي، جعفر، الانوار العلوية و الأسرار المرتضوية،چاپ دوم: مطبعة حيدرية، نجف، 1381ه‍ .

پي نوشت ها

1. ابو علي الدقاق به نجابت وي پي مي بَرَد و او را در زمره مريدانش قرار مي دهد، سپس او را در جمله خاصان خود مي نشاند،آن گاه دخترش(فاطمه)را - كه از خويشانش خواستگاران بسيار داشته - به عقد او در ميآورد.ر.ك: عبدالحليم محمود، منيع؛ مناهج المفسرين،ص85.

2. حاجي خليفه تصنيف آن را پيش از سال 410 ه‍ مي داند. ر.ك: كشف الظنون،2،/1551.كه با توجه به اذعان قشيري در آغاز لطائف الاشارات مبني بر آغاز نگارش آن در سال 434هجري، سخن صاحب كشف الظنون نادرست خواهد بود.

3. شيوة قشيري در دريافت و ارائة مباحث تأويلي و باطني بر مبناي الفاظ، كلمات و عبارات قرآني بيانگر اين نكته است كه وي انديشه و راه و رسم اهل سلوك و باطن گرايي را در قرآن و از قرآن مي دانسته و اين شيوه پاسخي است به آنان كه مي كوشند منبع و منشئي خارج از قرآن و منابع اصيل اسلامي براي اين شيوه از تفكر و زندگي بيابند! لذا - همانگونه كه ابراهيم بسيوني در مقدمه اش بر لطائف الاشارات مدعي است - قشيري مي كوشد همه مباحث علم تصوف را در ذيل آيات قرآن ارائه دهد؛ اين امر به ويژه در آياتي كه در آنها از اصطلاحات صوفيه مانند: ذكر، توكل، رضا، وليّ، حقّ، ظاهر، باطن و... سخني به ميان آمده، به اوج مي رسد. البته قشيري در چنان مرتبه والايي از شور و شوق صوفيانه قرار دارد و از چنان نبوغ و تبحر و احاطه اي در دانش تصوف برخوردارست كه حتي در ذيل آياتي هم كه – به ظاهر- ترسيم تبييني صوفيانه از آنها دشوار است اين امر را به انجام رساند و تصويري نيكو از تصوف را به نمايش گذارد و پرده اي جالب و شگفت از رابطه «محبّ و محبوب» را بگستراند. رك: لطائف الاشارات، تحقيق: ابراهيم بسيوني، 1/6.

4. البته وي گاه اين ملازمه را نقض مي كند و ترك برخي از ظواهر شرعي را براي اهل سلوك جايز مي شمرد! ر.ك: لطايف الإشارات، ‏1/449.453 و 609.

5. گاهي وي اين انديشه را به مباحث غير شرعي نيز مي كشاند! بنگريد سخن وي را در باره چرايي حذف همزه از آيه «بسمله» : ر.ك: قشيري،1/27.

6. اين همان شيوه اي است كه عالِم ارجمند شيعي، سيد رضي(ره) - كه هم عصر قشيري نيز بوده - در آثار خود: «حقائق التأويل في متشابه التنزيل» و «تلخيص البيان في مجازات القرآن» در پيش گرفته است.

7. تنوع و تفاوت توضيحات قشيري در ارتباط با آيه بسمله در سوَر مختلفِ قرآن، به ديدگاه مفسران و فقهيان و عارفان شيعه مي ماند كه معتقدند: بسمله در هر سوره متفاوت از آن در سوَر ديگر است و معنايي متناسب با همان سوره دارد لذا به هنگام نماز نيز لازم است هر سوره را با بسملهِ مخصوص آن سوره قرائت نمود؛ چنانكه قشيري نيز در هر سوره آن را متناسب با مفاهيم همان سوره تفسير نموده است. ر.ك: طباطبايي، ‏1/16؛ خميني، /3و201.

8. چنين سخني(سرقت بزرگترين آية قرآن) از جانب محدثين اهل سنت نيزگزارش شده است! بيهقي از ابن عباس روايت نموده كه: «إن الشيطان استرق من أهل القرآن أعظم آيهً في القرآن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» ر.ك: البيهقي، 2/50.

9. سخن ابراهيم بسيوني به بهترين شكل معرف شخصيت قشيري در اين باب است او مي گويد: « قشيري به همان اندازه كه در صوفي بودن و بيان مباحث صوفيانه حريص و مُصِّر است؛ به همان اندازه نيز در سني بودن و جلب رضايت گروه هاي سني اصرار دارد...»ر.ك: قشيري، ‏1/26.

10. جالب آنكه اين سخن مجعول در بسياري از كتب روائي اهل سنت نقل گرديده ر.ك: نسائي، 1/110، و حنبل، 1/130و 3/9و50؛ بيهقي، 1/304و101. براي مطالعه اصل اين روايت و تبيين جعليات شكل گرفته پيرامون آن رك: ميني، 8/15؛ العسكري، /131.

11. يكي از محققان و مصححانِ «لطائف الاشارات» بر اين باور است كه در موارد بسياري كه قشيري از لفظ «يقال» در ذكر نظريات استفاده نموده آنچه وي پس از اين لفظ گزارش نموده سخن خود اوست؛ چه وي از زواياي مختلف به موضوع نگريسته است. (رك:قشيري، ‏1/30)

12. همچنين وي دراين مورد درست برخلاف استاد خويش، ابوعبدالرحمن السُلَّمي، عمل نموده كه در«حقائق التفسير»پيوسته و به صورت مكرر، به نام عارفان و بزرگاني كه سخن آنها را نقل كرده، اشاره مي نمايد.

13. لذا به نظر مي رسد در موارد اندكي كه از هيچ يك ازاين سه واژه استفاده نمي نمايد، آن اشعار از سروده هاي خود او باشد؛ زيرا چنانكه پيشتر گفتيم او خود از قريحه و استعداد سرودن شعر نيز برخوردار بوده است.

14. وي اين بيت را به سبب همساني موضوع در دو مورد ديگر نيز ذكر مي كند: رك: 2/127 و 3/201.

15. البته در موارد متعددي نيز وي هيچ گونه بيان اشاري و تاويلي در تفسير آيات ارائه نمي دهد بلكه همچون ديگر مفسران به شكل عادي به تبيين الفاظ آيات و معاني ظاهري آنها مي پردازد.